

گوهرشناسی بخشی از فروع علم طبیعی قلمداد شده است.^۱ در ادبیات فارسی کهن وجه زینتی و بهادار بودن جواهرات فراوان به کار رفته است. شاهنامه فردوسی مملو از شعرهایی است که در آنها نام گوهرهایی مختلف دیده می‌شود:

همی تاخت رستم پس او چوگرد	زمین لعل گشت و هوا لاژورد
چو گودرز باران الماس دید	ز تیمار رستم دلش بردمید
پدید آمد آن خنجر تابناک	به کردار یاقوت شد روی خاک
پر از مشک جامی ز یاقوت زرد	ز پیروزه دیگر یکی لاژورد
عقیق و زمرد برو ریخته	به مشک و گلاب اندر آمیخته ^۲

در اشعار حافظ هم نام جواهرات مختلف به وفور استفاده شده است:

راستی خاتم فیروزه بواسحافی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

گوهر پاک بیاید که شود قابل فیض ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

من که از یاقوت و لعل اشک دارم گنجها کی نظر در فیض خورشید بلند اختر کنم^۳
گوهر یا جواهر سنگ‌های گرانبهایی هستند که ویژگی‌هایی نظیر زیبایی، دوام و قابلیت تراش آنها را از سایر مواد کانی متمایز می‌کند. غیر از مروارید، مرجان، کهربا و چند ماده دیگر که منشاء آلی دارند، بیشتر از مواد متبلور معدنی به شمار می‌روند که از سرد شدن مواد گداخته درون زمین پدید آمده‌اند. اغلب زمین‌شناسان معتقدند که قسمت داخلی مواد مذاب پس از سرد و متبلور شدن تدریجی گوهرها را به وجود آورده‌اند. برخی معتقدند این عمل چندین میلیون سال زمان لازم داشته است، اما امروز بسیاری از دانشمندان برآنند که این کار در مدّت چند ماه یا هفته هم می‌تواند صورت پذیرد.^۴

درباره جواهرنامه‌ها

معروف‌ترین جواهرنامه در متون فارسی و عربی، الجواهر فی الجواهر نوشته ابوریحان بیرونی به زبان عربی است. این کتاب که خود براساس کتاب الاحجار ارسطو به تحریر درآمده، مبنای اصلی اکثر قریب به اتفاق جواهرنامه‌هایی است که بعداً به زبان فارسی نوشته شده‌اند و معروف‌ترین آنها تنسوخ نامه ایلخانی به قلم خواجه نصیرالدین طوسی است. تعدادی از این جواهرنامه‌ها را ایرج افشار در مقدمه کتاب عرایس الجواهر

و نفایس الاطیاب و مدرس رضوی در مقدمهٔ تنسوخ نامه ایلخانی به این شرح نام برده‌اند:

- جواهرنامه تألیف محمد بن منصور و به نام او وزن حسن
 - جواهرنامه زین العابدین حاجی محمد
 - در چگونگی مروارید، تألیف شیخ محمد علی حزین لاهیجی
 - باب چهارم از فن هفتم کتاب نفایس الفنون و عرایس العیون، تألیف محمود آملی
 - خواص الاحجار هرمس (نسخه کتابخانه دولتی برلن)
 - خواص الاحجار حنین بن اسحاق (نسخه کتابخانه ملی پاریس)
 - نزهة النفوس و الافکار فی خواص الموالید الثلاثة المعادن و النبات و الاحجار (نسخه کتابخانه بودلیان)
 - ازهار الافکار فی جواهر الاحجار، تألیف احمد بن یوسف تیفاشی متوفی ۶۵۵ هـ
 - خواص الاحجار من الیواقیت و الجواهر، تألیف عزالدین ابراهیم بن محمد سوبیدی متوفی ۶۹۰ هـ (نسخه خطی کتابخانه دولتی برلن)
 - نخب الذخائر فی اصول الجواهر، تألیف ابن اکفانی متوفی ۷۴۹ هـ
 - درر الانوار فی اسرار الاحجار، تألیف عیسی رومی (نسخه کتابخانه خدیویه مصر)
 - الجوهرتین العتیقتین، تألیف ابی محمد حسن بن احمد همدانی متوفی ۳۳۴ هـ (نسخه خطی در میلان و اویسالا)^۵
 - کتاب الجواهر و اصنافه، نوشته محمد بن شاذان جوهری
 - احجار نوشته جابر بن حیان
 - کتاب حجر و کتاب صیدنه، تألیف محمد بن زکریای رازی
 - رساله در اقسام گوهرهای قیمتی، نوشته کندی
 - کتاب السموم تألیف عیسی بن علی بغدادی متوفی ۳۵۸ هـ^۶
- صفات و خواص احجار نه تنها در جواهرنامه‌ها بلکه در برخی کتاب‌های قدیمی طبی، صناعات، کیمیا و بلدان نیز درج شده است. الابنیه عن حقایق الادویه هروی، قسمت مفردات ذخیره خوارزمشاهی و الاغراض الطیبه جرجانی، ترجمه فارسی صیدنه ابوریحان بیرونی، نزهة القلوب حمدالله مستوفی، عجایب المخلوقات منسوب به طوسی، خواص الحیوان، منتخب الخواص، تجارب شهریار، مخزن الادویه، اختیارات بدیعی و تحفه المؤمنین همگی به فارسی، کتاب النبات ابی حنیفه احمد دینوری، تحفه الاحباب

فی ماهیه النبات و الاعشاب، منتخب جامع المفردات غافقی، الاسرار، سرّ الاسرار، بحر الجواهر، الجامع لمفردات الادویه و الاغذیه ابن بیطار، شرح اسماء العقار قرطبی و ترجمه کتاب دیسقوریوس به زبان عربی از جمله چنین کتاب‌ها بی هستند که مطالبی هم درباره جواهر دارند.^۷

الجواهر و الجواهر بیرونی با تحقیق یوسف الهادی به زبان عربی در سال ۱۳۷۴ هجری خورشیدی به چاپ رسیده است.^۸ کتاب‌های تنسوخ‌نامه ایلخانی و عرایس الجواهر و نغایس الاطایب هم همان گونه که گفته شد به کوشش مدرس رضوی و ایرج افشار منتشر شده است. در جلد سوم نغایس الفنون فی عرایس العیون، تألیف شمس‌الدین محمد بن محمود آملی هم که به تصحیح میرزا ابوالحسن شعرانی چاپ شده، باب چهارم مربوط به «خواص جواهر و احجار» است.^۹ دو گوهرنامه هم به صورت مقاله چاپ شده است؛ «جواهرنامه» به کوشش تقی بینش که در مجله فرهنگ ایران زمین درج شده و در آن انتساب این رساله به خواجه نصیرالدین طوسی رد شده است؛ زیرا در متن آن نام شاهرخ تیموری دیده می‌شود.^{۱۰} و «گوهرنامه» نوشته محمد بن منصور که منوچهر ستوده نیز آن را در مجله فرهنگ ایران زمین به چاپ رسانده و متعلق به قرن نهم است.^{۱۱} این رساله را نویسنده‌ای به نام اوزون حسن آق قویونلو نوشته است.

استاد ایرج افشار در سال ۱۳۸۳ نسخه‌ای به نام جواهرنامه نظامی را به نگارش محمد بن ابی البرکات جوهری نیشابوری، منتشر کرده است که به گفته ایشان اولین متن فارسی موجود درباره جواهرشناسی به شمار می‌رود، اما همچون دیگر متون بر مبنای اثر ابوریحان بیرونی و در مواردی تجارب شخصی نویسنده، ترتیب یافته است. جوهری نیشابوری به حرفه زرگری و حکاکی اشتغال داشته و کتاب خود را در پایان قرن ششم هجری نوشته است.^{۱۲} افشار در بررسی‌های خود نتیجه گرفته است که ابوالقاسم کاشانی کتاب عرایس الجواهر و نغایس الاطایب و خواجه نصیرالدین طوسی تنسوخ‌نامه ایلخانی را از روی کتاب جوهری نیشابوری نوشته‌اند بدون آنکه از وی نامی ببرند.^{۱۳} در هر حال همانگونه که قبلاً ذکر شد، صفات الجواهر به کلی متفاوت از سایر نسخه‌های موجود جواهرشناسی است که تقریباً ریشه همه آنها به الجواهر فی الجواهر بیرونی برمی‌گردد.

صفات الجواهر

رساله صفات الجواهر یکی از پنج رساله ایست که نجم‌الدین اسکندر حسینی آملی، مقیم هندوستان، آن را در قرن یازدهم هجری نوشته است و اکنون در مجموعه شماره ۲۷۷ در بخش خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود.^{۱۴} این رساله‌ها که مؤلف در چهارمین موردش یک بار با عنوان آئینه اسکندری از آنها نام برده است، در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات اهدایی امام جمعه کرمان با همان عنوان «مجموعه» ثبت شده است. اولین رساله آئینه اسکندری در یک مقدمه و چهار آئینه و یک خاتمه که مقدمه شامل سه جلوه در مقادیر و اوزان و چهار آئینه در جواهر تسعه، حجریات متوسط و فلزات به نگارش درآمده است. مقاله حاضر شامل بخش اعظم رساله اول یعنی چهار آئینه مربوط به گوهرشناسی است بدون مقدمه‌اش که اوزان و مقادیر می‌گوید. خود مؤلف این چهار آئینه را صفات الجواهر نامیده است:

بر خواطر ارباب بصیر [و] اصحاب سرایر مشوب و محجوب نخواهد بود
که اکثر متردین اهل قدرت را در قدر و منزلت و اغلب مسافین ارباب مکنت
را در کمیت و کیفیت رجوع بفروع موازین معموله و اصول مقادیر غیر مجهوله
اسالم بلاد و اعظم سواد افتاد بناء علی هذا بنده کمترین سکندر دو کلمه در
تحقیق اوزان اعظم دیار هند و عرب و ایران با مجملی از صفات الجواهر مرتب
بر مقدمه و چهار آئینه و خاتمه مرقوم ساخت و لله المنة و علی الله العزة.^{۱۵}

همانگونه که گفته شد جواهرنامه‌ها عموماً اقتباس یا ترجمه‌ای از الجواهر فی الجواهر ابوریحان بیرونی است، اما متن صفات الجواهر نجم‌الدین اسکندر به طرز آشکار با بقیه متفاوت است. شاید سکونت وی در هندوستان و دسترسی‌اش به منابع هندی سبب این تفاوت شده باشد. در اینجا قسمتی از متن مربوط به فیروزه از سه منبع با بخش فیروزه در صفات الجواهر مقایسه می‌شود:

فی الجملة در قدیم پاره‌ها بزرگ یافته‌اند که از آن طرایف می‌ساخته‌اند و
اکنون کمتر اتفاق می‌افتد. در تاریخ سلجوقیان آورده‌اند که سلطان الب ارسلان
چون پارس را مسلم خود کرد از قلعه اصطخر قدحی فیروزه بخدمت او آوردند
که دو من مشک و عنبر در وی می‌گنجید. نام جمشید بخط یزدان پرستان بر آن
قدح نوشته.^{۱۶}

در قدیم پاره‌های بزرگ می‌یافته‌اند که از آن طرایف و اوانی و ظروف
می‌ساخته‌اند و اکنون مفقود است. در تاریخ سلجوقیان آورده‌اند که سلطان الب
ارسلان چون پارس را مسخر و مسلم خود کرد از قلعه اصطخر قدحی فیروزه

ابواسحاقی پیش او آوردند که دو من مشک و عنبر در وی می‌گنجید، به خط پهلوی نام جمشید بر آن نوشته.^{۱۷}

و پیش از این ازو پارهای بزرگ یافته‌اند که از آن ظروف ساخته‌اند. چنانچه در تاریخ سلجوقیان آورده‌اند که سلطان الب ارسلان چون پارس را بگشود از قلعه اصطخر قدحی فیروزه پیش او آوردند که دو من مشک و عنبر در او می‌گنجید و نام جمشید بخط قدیم بر آنجا نوشته اما اکنون امثال این جایی نشان نمی‌دهند.^{۱۸}

چنانچه ملاحظه می‌شود مشابهت‌هایی آشکار در سه منبع مربوط به قرون هفتم و هشتم هجری قمری دیده می‌شود در حالی که بخش فیروزه در اثر نجم‌الدین اسکندر مختصر و به کلی متفاوت است:

دیگر فیروزج معدن آن در نشابور خراسان و ترکستان و کرمان نیز باشد و لیکن بهتر نشابور است که آن بواسحق و زهری است و آنچه قیرفام باشد سلیمانی و هرچه نقطه‌ها(ی) زرد دارد زرغونی گویند و آسمانی و در وی زبون باشد اما بوی مشک و زعفران فیروزه را زیان دارد. دیدن فیروزه روشنی چشم دهد و در داروهای چشم بکار آید. دارنده آن از خشم ایمن باشد و در تحویل آفتاب فیروزه را در آب گذاشته آب آن بخورند. در عزت بغایت نیک باشد و نظر کردن آن حزن دور کند.^{۱۹}

رساله اول از مجموعه ۲۷۷ بخش خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران که با عنوان گوهرشناسی ثبت شده است از طرف خود مؤلف صفات الجواهر نامیده شده و شامل یک مقدمه است که این مقدمه به تعبیر نجم‌الدین اسکندر شامل سه جلوه در مقادیر و اوزان و البته در این مقاله محذوف است. بخش اصلی این رساله چهار آیین و یک خاتمه است در جواهرات نه گانه، سنگ‌های متوسط و فلزات. صفات الجواهر به دلیل تفاوتی که از نظر محتوا و متن با سایر متون جواهرنامه فارسی دارد و در قرن یازدهم هجری در خارج از محدوده ایران نوشته شده است، منبعی معتبر برای تحقیق در این زمینه به شمار می‌رود.

درباره مؤلف

از نام نجم‌الدین اسکندر آملی برمی‌آید که اصالتاً از اهالی آمل واقع در شمال ایران است، اما مانند بسیاری دیگر از ایرانیان که در دوره صفویان به هندوستان مهاجرت

کردند خود یا اجدادش مهاجر بوده‌اند. او در رساله دوم مجموعه با عنوان «مرآت الکرامه» سرگذشت عارفان و حکیمان را نوشته است که در آن از حکیم الملک ابوالقاسم بن شمس‌الدین محمد، دانشمند مشهور زمان اکبرشاه و نیز از حکیم علی شارح قانون یاد شده است و اشاره‌ای هم به سال ۱۰۳۷ هجری قمری می‌کند:

اما بعد چون ذکر جمیل دوستان رب وکیل طاعت جلیل است اغراخوان (خان) از کمترین عباد اسکندر نامراد صحت وقوع بعضی کرامات مشتبّه اعیان اهل ایمان سؤال فرموده بودند جواب آن در مقدمه و مرآت و خاتمه با ذکر اسامی بعضی از مشایخ قدس‌الله ارواحهم و تاریخ اعصر ظهور نور عنصر ایشان با احوالی که در کتب جمعی روایت شده و آنچه در آن ابواب از محققین مسموع داشت بنا بر ضرور مذکور رفت...^{۲۰}

مؤلف رساله سوم را با عنوان «معرفت تقویم» در سال ۱۰۶۰ هجری قمری درباره انواع تقویم‌های رایج آن روزگار نوشته است:

چون اکثر اوقات اهل زمان را باختیار ساعات تقاویم و رجوع است و رقوم مصطلح سنوات یکهزار و شصت هجریه هندپاره مختلف سلف کمترین عباد سکندر آملی مرید رساله بر دوازده مرآت تبصره الاحوال گشته تا وقوف بر ارقام تقویم رقمی حاصل آید والله الموفق المعین.^{۲۱}

و بالاخره رساله چهارم نجم‌الدین اسکندر با عنوان «مرآت‌التقی» محاضره مانند است و به نام علیقلی بیک صفاهانی و برای پسر او محمدتقی در سال ۱۰۵۹ هجری قمری. و رساله پنجم او به نام «مرآت‌الشروط» درباره شروط دعا نوشته شده است. مؤلف می‌گوید «مرآت‌التقی» را هنگامی که گذرش به بنگاله افتاده در آنجا نوشته است^{۲۲} و در همین رساله کل مجموعه‌اش را «آیینة اسکندری» می‌نامد.

نجم‌الدین اسکندر در صفات الجواهر اشاره‌ای هم به رساله‌ای دیگر می‌کند که عنوان مرآت الذهب داشته است؛ اما نگارنده اثری از آن به دست نیاورد. او جایی که درباره «طلق» توضیح می‌دهد به این رساله اشاره دارد:

... چون درین باب رساله دیگر موسوم بمرآت الذهب نوشته که بر عقد سیماب و طلق و عمل بعضی فلزات شاملست بنا بر آن درین نسخه از تکرار برکنار شده ذکر آن موقوف و معطوف بر آن داشت.^{۲۳}

رسول جعفریان از یک تاریخ عمومی به قلم نجم‌الدین اسکندر خبر داده است و تعداد دیگری «مرآت». ایشان به نقل از آقابزرگ علاوه بر «لب‌الخبر» که تاریخ

عمومیست رساله‌های مرآت‌الایات، مرآت‌الجنان، مرآت‌الحیاء، مرآت‌السعاده، مرآت‌الشهود،
مرآت‌القلوب، مرآت‌المذاهب و مرآت‌الازواج را هم نام می‌برد.^{۲۴}

نثر و خط رساله

نثر نجم‌الدین اسکندر در این رساله از سادگی و روانی نسبی برخوردار است. نوع جمله‌بندی همچون بسیاری از متون عصر صفوی مملو از افعال ناقص همچون «کرده» و «شده» که بجای «کرده بود» یا «شده است» به کار رفته است. مثل بیشتر متون قدیمی «ک» و «گ» به صورت «ک» دیده می‌شود و حرف وصل «و» علاوه بر استفاده در بین کلمه‌ها، تعداد زیادی جمله را هم به یکدیگر متصل می‌کند. گاه فعل بدون قرینه در جمله حذف شده است، مثل «یکی رواج دارد و دیگری کاسد» که فعل «است» پس از «کاسد» بدون قرینه حذف شده است. در مواردی متعدّد «او» به جای «آن» بکار رفته است: «اگر پیه گوسفند بر آهن‌ریا بمالند، خاصیت او باطل شود». در همه موارد نقطه «ز» در کلمه «زرد» روی «ر» گذاشته شده است و به صورت «رزد» دیده می‌شود. بسیاری کلمه‌ها به شیوه قدیم سرهم نوشته شده است که امروزه رواج ندارد، مانند: «بجوهر»، «قسمست»، «نوعست» و «بلعل» به جای «به جوهر»، «قسم است»، «نوع است» و «به لعل».

در این کار تلاش شده است با حداکثر وفاداری به متن اصلی تا جایی که مشکلی در خواندن و درک آن پیش نیاید، از همان رسم‌الخط استفاده شود. نقطه‌گذاری‌ها، پاراگراف‌بندی و عناوین درون پرانتز از نگارنده است که برای تسهیل در خواندن است. هر جا تصوّر شده است اشتباهی املائی یا نگارشی در متن اصلی وجود داشته، صورت صحیح آن در داخل پرانتز () درج شده است. بنابراین هرچه در پرانتز باشد اعم از عناوین فصل‌ها و غیره، در متن اصلی وجود ندارد. پایان هر صفحه در نسخه خطی با شماره همان صفحه در داخل قلاب [] مشخص شده است و در پایان با استفاده از منابعی همچون آندراج، برهان قاطع و لغت‌نامه دهخدا، کلمه‌هایی که اکنون رایج نیست و در متن صفات الجواهر به کار رفته است، همراه با معنی آنها درج شده است.

آینه اول در وصف جواهر تسعه

مروارید و یاقوت و زمرد و الماس و لعل و بیجاده و فیروزه و عقیق و مرجان. بر خواطر ارباب ضمائر ظاهر خواهد بود که جواهر جمع جواهر است و جواهر به اصطلاح حکما اصل اشیا را گویند که قایم بوجود خود باشد و عرض چیز است که قایم بجواهر باشد که بذات خود قایم نتواند بود و جواهر پنج قسم است و اعراض نه قسم که آنرا مقولات عشره نامند. اما به اصطلاح عام جواهر چیزهای قیمتی است از معدنیات لعل و یاقوت و از نباتات عود و زعفران و از حیوانات زباد و پازهر و از مجتمعات لؤلؤ و مرجان که علی‌الاختصار صفت چندی مذکور خواهد گشت، انشاء الله تعالی. [۱]

چون جوهرشناسی از کمالات انسانی است، خصوص قدر و قیمت و منافع و خاصیت آنکه اشتباه در آن باب بسیار می‌رود و جواهریان خوب بازی خورده‌اند چنانچه در سنه هزار و بیست جوهری لعل خریده به هند آورده معلوم شد که آن بلور است؛ بازگشته پس از مناقشه بسیار چیزی بدست آمد و کلی خسارت بر بایع و مشتری، رو داد که مالک آنهم بازی خورده بوده است و برین نهج در قیمت هم نسبت بهر زمان و هر مکان تفاوت فاحش بهمرسد که میزان عدل در بیان قیمت جواهر وضع نتوان کرد که گاه باشد که از هرج و مرج جهان چنانچه خزاین کسری بدست اهل اسلام آمده در عهد خلفای راشدین [۲] لؤلؤ غلطان مانند ریگ بیابان در دست عربان گشته و در وبای شام لوح یاقوت، همسر تخته تابوت و از یغمای ترکان چنگیزی در ایران، لعل بدخشان کارسنگ فلاخن چوپانیان می‌نمود. و در فتور دکنیان، الماس درخشان مانند ذرت بریان گشته که آن را در اثبات بها اعتباری نباشد. پس قیمت اعتباری جواهر نسبت بزبان و خواهش پادشاهان عالی‌شأنست و در هر عصر یکی رواج دارد و دیگری کاسد (است) و یکی معتبر دیگری بی‌وقار (است) و گاه باشد در دیاری نباشد و کسی را احتیاج افتد، دانه سهلی بقیمت بسیار بخرند. پس ارباب خبرت و بصیرت نسبت بهرجا و هر وقت قیمتی معین و مقرر نمایند. اما معادن و اکوان و طریق تکوین و امکان هر یک آنکه:

مروارید

کان مروارید در بحر قلزم و عمان و غیره باشد. بهترین معادن آن بحرین میانه بصره و هرمز است. حکما مروارید را استخوانی [۳] از جوارح صدف دانند و آن را قلب الصدف

گویند و بعضی برآنند که از جوارح صدف نباشد بلکه چون مروارید متکون گردد، باعث قطع حیات صدف که جانور آبی است گردد و بعضی گویند که صدف کرم آبی است که از عفونت بخار دریا بهم رسیده می‌بالد تا بحد یکشبه (یک شبه) در عرض و طول رسد و چشمه شیرینی است در قعر دریا که هر کدام بآن چشمه رسیده آب آن چشمه خورند، مروارید در آنها بسته، آنها بر اطراف همان چشمه سنگ لایح است بر سنگ‌ها چسبیده بمیرند. اگر صدف کامل چهار فصله یکساله بود، مروارید آن بزرگ و کامل و بی‌عیب افتد. و اگر کم عمر باشد، از بی‌قوتی لؤلؤ کلوخی و ریزه و بی‌آب شود. اگر پر دو ساله باشد، مروارید کلوخی کلان و آبدار افتد. و بعضی گویند که از باران نیشان فصل بهار صدف حامله گردد و این قول نهایت شهرت دارد اما از وقوع دور است زیرا که [۴] اگر چنین باشد در اکثر دریا بایست یافته شود و مخصوص بحرین و غیره مکان مخصوص نباشد. و بعضی گویند که آب چشمه مذکور بحسب فصول متفاوت باشد و از آن تفاوت مروارید بهم رسد. و بعضی گویند که اگر آب دریا بآب آن چشمه و یا بآب باران نیشان ممزوج گشته و اصل درون صدف گردد، مروارید را تباه گرداند. و جوه دیگر هم درین باب ذکر نموده‌اند که باعث تطویل باشد. بهر حال بهترین مروارید آنست که صاحب کون و لون یعنی در شکل مطبوع و در لون صاف و سفید و درخشنده و در حجم بزرگ و بالیده افتد که هر چند در کمیت و کیفیت این سه صفت کامل تر باشد، نفع و قیمت آن افزونتر گردد. و بیان اقسام الوان آنکه هر چه در نهایت آبداری و تاللو و صافی و شفافی و سفید بزرگی راغب باشد، آنرا نجمی گویند و بهترین لوالی آن را دانند. از آن فروتر تدبئی^{۲۵} آنکه رنگ [۵] شیر دارد. ازین فروتر که بزرگی مایل گشته باشد، وردی نامند. و از این فروتر وردی است که کم آب افتد و آن را کلوخی نیز گویند و از اینها زبون تر طاوسی و رصاصی و شمعی است که رکدار و بی‌جوهر صاف و نیم سفید است که بسیار هم معیوب نباشد و مستعمل بین الانام از لوالی میانه است که ازینها نیز فروتر ز بادی^{۲۶} و عدسی که بزرگی و سبزی زند و جسی که بسرخ‌ی گراید، مرغوب ارباب طبایع نباشد و بسیار کم بها و زبون است که در ادویه نیز چندان استعمال نتوان کرد و نفعی از آن متصور نیست اما (به) هیأت و اشکال غلطان بی‌بدلست. و از آن فروتر هلیجی و شلغمی و فوفلی و ترنجی و زیتونی که دو سر باریک و میان سطر است و پر بکار نیاید. دیگر چندان که در صور مطبوعه و اشکال مرغوبه درخشنده و آبدار متلاًلاً، بالیده تر و سنگین تر باشد، در قیمت [۶] و حرمت بهتر، جهت تقویت ناسفته اولی و در خاصیت

بالیده‌تر، اعلی. برای لباس بعضی لوالی سفته نیکو و بعضی ناسفته. اما سوراخ سفته چندانکه تنگ و راست باشد، در قیمت امتن و احسن افتد و سوراخ بر محل اعلی و زیباتر آید که بسا باشد دانه مروارید ناسفته به پنجاه مثقال طلا خریده باشند که هیچکس بآن قیمت قبول ننماید، بعد از سفتن قیمت آن ده بیست افزایش و مرغوب طبایع کرد. و گاه باشد که برعکس این دانه صداشرفی را چنان سوراخ نمایند که ده بیست در قیمت کم شود و در نظر خریدار نیک ناید و بر این قیاس بنظم آوردن لوالی نیز بغایت مشکلت و عقادی و قوف علیحده باشد. عقد مروارید شصت تومانی که موازی دو هزار روپیه زر هند و هفتصد قروش زر روم باشد،^{۲۷} به پنجاه تومان راضی شده بودند که بنظر بزرگان نمی‌آمد، عقادی آن را گرفته نظم دیگر بر آن [۷] نسق داده بهمان بزرگان بهفتاد تومان فروخت. غرض آن اهل و قوف ذهن خویش بر اطراف معطوف سازد و شقوق مبنای جمیع منظور دارد و غافل نگردد. اما در تمین و در یتیم آنست که در بالیده شده آن را در آن روزگار جفت نباشد.

اما خواص مروارید آنکه در معاجین خفقان را سود دهد و اندوه ببرد و خون مصاف کند و جگر را قوی گرداند و روشنایی چشم بیفزاید و قوت باه دهد و رطوبات سلی را دفع نماید، خصوص پیران را بسیار نافع آید و حفظ جوانی کند و اگر برگردن دارد در نظرها عزیز گردد. آبی که با مروارید از درون صدف بر می‌آید بر مبروص و مبهوق مالیدن باعث صحت باشد، در کحل روشنی چشم افزایش و اگر بدست راست گیرد نزد ملوک حرمت و عزت یافته سخنش درجه قبول پذیرد چنانچه آورده‌اند یکی از ملوک کسی را بی تقصیر حبس نموده مردم شفاعت را [۸] در خلاصیش تأثیری ندیدند. چون این سخن بیکی از حکمای عصر رسید فرمود که روز دوشنبه من او را نجات دهم. چون دوشنبه شد بطالع سعد شخصی نزد جواهری فرستاده عقد مروارید بعاریت طلبیده بر بازوی راست خویش بسته متوجه خدمت پادشاه شد. چون پادشاه او را دید الطاف بسیار کرده بعد از لحظه فرمود که از من چیزی التماس فرما. حکیم گناه ناکرده آن بی‌گناه التماس عفو نمود. پادشاه فرمود: مرا تا حال خاطر در کشتن او زیاده از قیاس مبالغه داشت اما خاطر ترا عزیز شمرده او را بخشیدم و هزار اشرفی در وجه انعام تو نیز برالتماس مزید فرمودم. چون حکیم بخانه خود معاودت فرموده کسی فرستاده قیمت عقد مروارید از جواهری پرسید. جوهری گفت که بهزار اشرفی مشخص شده. حکیم فرمود که اگر عقد پنجاه هزار اشرفی نیز می‌بود، همان قدر امروز پادشاه بایست بمن

رساند. هم چنین [۹] بر گردن دختران داشتن موجب گشایش بخت آنهاست. و اگر انگشتر طلا و یا هیکل بر دست و گلوی اطفال دارند، حفظ علم بر ایشان آسان گردد.

یاقوت

دیگر یاقوت و آن چهار نوعست: سرخ و کبود و زرد و سفید. آنچه سیاه رنگ باشد، اگر چه یاقوت است اما قیمت ندارد. معدن یاقوت در پیکو از نواحی سرانندیب است. بهترین اقسامش یاقوت رمانی سرخ آبدار است. بعد از زرد که در هند کوبیدک و بوکراک گویند. و بعد از آن نیم کبود. اما یاقوت رمانی از دو مثقال متجاوز کسی ندیده. امتحان یاقوت پنج نوع بود: اول همه سنگها را بساید و بجز الماس و عقیق یاقوت را نتوان خراشید و شعاعی که یاقوت را بود دیگر جواهر را نبود مگر لعل را. سیم از دیگر جواهر سنگین تر باشد. چهارم چون در آتش بنهند، سفید نماید، چون بیرون آرند، برنگ خود شود. و اگر خواهند که در معجون کنند، چند بار در آتش بنهند و بیرون آرند و در آب سرد می اندازند [۱۰] تا نرم شود که بهاون سوده گردد. اگر یاقوت با خود دارند، از طاعون ایمن باشند، با وقار و عزت در نظرها نمایند و اگر در دهن گیرند، قوت دل و فرح آورد، غم و اندوه ببرد و تشنگی بنشانند و تبرید نماید، در خورش مضرت زهر را رفع کند و در کحل روشنی بصر را بیفزاید و صحت چشم را نگاه دارد. گوگرد و رواق و بیجاده و لعل بیاقوت ماند اما گوگرد در آتش سوزد. و رواق مدهون و خیره و نیمرو نماید که آب آن بر چهار طرف حرکت نکند چنانچه یاقوت خشک و صاف و شفاف و متلاً افتد و از همه جانب آبش مساوی نماید. و بیجاده و لعل سوهان گیر باشند بر خلاف یاقوت و در سودن و حکاکی آنها کم رنگ شوند برخلاف یاقوت که نقصان نیابد.

زمرد

دیگر زمرد و معدنش اطراف سودان مغرب است و آن دو قسم باشد: یکی پررنگ شفاف و دیگری کم رنگ تر که رنگین تر را زمرد نامند و کم رنگ را [۱۱] زبرجد. اما در هند زبرجد را زمرد نو گویند و آن را کمینه قیمت زمرد خوب ده برابر زبرجد است. اما خاصیت زمرد آنکه مانع احتلام و باعث قوت دل باشد، با خود داشتن از صرع و جزام (جذام) ایمن دارد. زمرد سوده مسموم را سود دهد، اگر بر ران چپ زنان بستند، زادن آسان گردد، دیدنش باعث جلای ذهن باشد و هر که با خود دارد از گزیدن مار سلامت ماند و از خشم ملوک و مکر اعدا ایمن گردد و اگر با کسی مقاتله نماید، ظفر یابد.

الماس

دیگر الماس، معدنش دیار هند و جبال شرقی بنگاله و دکن است و بعضی از معدن یاقوت هم برآید. در بعضی از کتب ذکر رفته که در سرانندیب از شعب جبال دره ایست که راه ندارد و آدمی بزیر نتوان رفت. در آن دره الماس پارچها (پارچه‌ها) ریخته ساکنان آن نواحی گوسفندان کشته پوست کنده در آن دره اندازند تا بر گوشت بدن گوسفندان الماس چسبیده کرکسان [۱۲] و عقابان آن گوسفند برداشته بر اطراف آن برآورده طعمه خود سازند، آنجماعت رفته الماس که از آن ریخته باشد بردارند و این بغایت از اجابت ادراک، پاک دور نماید که بجایی که لش حیوان مرده غلطیده تواند رسید، دست تصرف مردم زنده که فلک پیماست چگونه نتواند رسید. اما الماس بجیزی خراشیده نشود مگر بالماس و اگر بروی سندان گذاشته پتکی زنند، نشکند، بسرب شکسته گردد و اگر اطراف آن بموم گرفته در آفتاب دارند، شکل قوس قزح در آن پدید آید، هر که با خود دارد، از صاعقه ایمن باشد و فراخ روزی گردد و هر که بر بازو بندد، تیغ او بڑا باشد و اگر بر روی سینه دارد، دل را از وسواس ساکن سازد و اگر بر سر بندد، عزیز گردد. دیگر سوده آن از جمله سموم قاتله بی‌معاجله است.

لعل و بیجاده

دیگر لعل، معدن آن از جبال بدخشان، بهترین [۱۳] اقسامش لعل آتشیست که صاف و آبدار و بی‌رک باشد، بعد از آن پیازی. لعل خوب نصف قیمت یاقوت خوب ماند اما بیجاده هم در خاصیت و رنگ مانند لعلست اما نرم‌تر و کم‌رنگ‌تر از لعل باشد و بلور رنگ کرده ملّیس بلعل و بیجاده گردد اما چون بافتاب گیرند، بلور ابرش نماید و لعل یک رنگ، و در حکاکای و سائیدن بلور سفید شود و لعل و بیجاده سفید نگردد. اما خاصیت و منافع لعل و بیجاده آنکه در معاجین خرد افزایش، گرده سخت نماید، روشنی چشم در اکتحال و غیره دهد، دل را قوی سازد، اعصاب مضبوط گرداند، خفقان را نفع دهد، سل را سودمند باشد، رنگ و رو صاف دارد، پیرانرا قوت کامل بخشد، در دست و بازو داشتن اندوه ببرد، شادی پدید آورد و نظر را جلا بخشد، کس را در نظر اقران و اخوان عزیز و در خاطر مردم با هیبت نماید، فراموشی کم سازد و در گوش و گردن داشتن [۱۴] قبول بخشد و نکبت و عسرت دور سازد.

فیروزج

دیگر فیروزج، معدن آن در نشابور خراسان و ترکستان و کرمان نیز باشد ولیکن بهتر نشابوریست که آن بواسطی و زهری است و آنچه قیرفام باشد، سلیمانی و هرچه نقطهها (نقطه‌های) زرد دارد، زر عونی گویند و آسمانی و در وی زبون باشد. اما بوی مشک و زعفران فیروزه را زیان دارد. دیدن فیروزه روشنی چشم دهد و در داروهای چشم بکار آید، دارنده آن از خشم ایمن باشد و در تحویل آفتاب فیروزه را در آب گذاشته آب آن بخورند، در عزت بغایت نیک باشد و نظر کردن آن حزن دور کند.

مرجان و بسد

اما مرجان و بسد نباتیست دریایی که بیخ آن را بسد گویند و ساخ را مرجان و آن درخت از دریا که روید، سفید و نرم باشد که دانهها (دانه‌ها) دارد که چون دست بر آن رسد، آب شود، چون شاخ (شاخه) آن درخت بریده بیرون آورند [۱۵] و هوا خورد، مثل شیشه بسته شود و رنگ گیرد، بهترین آن سرخ ملسا بود و نازک و شکننده و آنچه سیاه تیره رنگ است، بکار نیاید. خاصیت مرجان آنکه در داروهای چشم بکار آید و سپرز و سعال را سود و طپش دل را نفع بخشد و با خود داشتن سودمند باشد.

عقیق

دیگر عقیق، معدن آن در سراندیب و جزیره کنبهایت هند و صنعای یمن است و در جاهای دیگر هم شود اما بهترین آن یمن باشد. و عقیق سرخ و سفید و زرد و گلگون و جگری و ابلق باشد اما بهترین شفاف و گلگون و یا جگریست، گلگون را در عرب و روم و جگری را در عراق و هند پسندیده دارند، خاصیت آن دل را قوی سازد و مغز را پر کند و خفقان را سود دهد، روشنای چشم بیفزاید، باعث قوت باه است و انگشتر کردن سنت است و هر که آن در انگشت دارد، دیوار و خانه شکسته تا او زیر آن باشد، نافند (نیفتد)، نظر بر نگین آن نمایند، خشم و غصه از دیدن آنها رفع گردد.

آینه دوم در حجریات سبعه دهنه و یشب و شبه و لاجورد و پازهر و کهربا و سرمه

دهنه

اما دهنه بهترین آن مانند زمرد سبز باشد و درخشنده اما بسیار سیاه و تاریک و سرخ نیز باشد، هرچه سبز صاف رنگست آنرا دهنه شیرین خوانند و باقی را تلخ گویند. معدن آنها در کوههای فرنگ و مصر از معادن نحاس خیز و در ترکستان نیز دهنه سرخ مانند لعل باشد اما بهترین آن سبز فرنگیست و آنچه خطهای سیاه بر آنست که درخشنده باشد، میانه است و در میان فرنگ اعتبار بسیار دارد و در هند نیز معتبر است، خاصیتش آنست که روشنای چشم بیفزاید و بادهای ناسور چشم را علاج نماید و فرحت آرد و در داروهای چشم معمولست و اگر با زمرد یکجا گذارند، زمرد را تباه گرداند. دهنه شیرین [۱۷] خوب بقیمت زبرجد است. بقول ارسطاطالیس دهنه سوده بر قوبا اگر طلا نمایند، زایل گردد.

یشب

یشب سنگ سفید و زرد و نیم رنگ و سبز باشد، بهتر آنست که سفید بزرگی و سبزی مایل شفاف و نازک ترد باشد. آنچه بسبزی بسیار زرد، میانه باشد و کان آن در چین و مغربست و در میانه رودخانه باشد و آنچه از کوه آرند تیره رنگ بکار نیاید. از یشب کاسه و طبق و امثال این چیزها سازند، هرکه با خود دارد، از برق و صاعقه ایمن باشد و در چشم مردم عزیز نماید. در معاجین معده را قوی سازد.

شبه

دیگر شبه، معدن آن در سراندیب و گیلان باشد اما بهترینش از کوه سه هزار اسب چین (و) نواحی گیلان خیزد، سلیمانی هم قسم از آنست، خصوص سلیمانی سه زناره. بهترین شبه سیاه و شفاف براق شکننده صلب سبک است، در بها نزدیک به یشب است اما در روم [۱۸] برابر سلیمانی قدر دارد و خاصیت آن خفقان را نافع باشد و خون شکم باز دارد و اگر مسحوقش بر زخم پاشند، مانع سیلان خون گردد و با سرکه انگوری سوده برناسور نهند، اصلاح دهد و اگر نگین انگشترین رصاص نمایند، قولنج باز دارد.

لاجورد

دیگر لاجورد، در حبش و ترکستان بهمرسد، اما آنچه از کوه بدخشان آید، نیکوتر باشد و نقطه‌های (نقطه‌های) زر بر آن باشد و از آن کمرها و ظروف و نگینها سازند. منافع آن اصحاب ماخولیا (مالیخولیا) و صرع و سرسام را نفع بود و کم‌خوابی را فایده دهد و چون بر پلک چشم بمالند، مژه برویاند، در معاجین و تراکیب سودا زایل می‌سازد (و) قوه مغز دهد.

بلور

دیگر بلور، معدن آن هندوستانست و در عرب هم باشد، برای نگین بهترش آنست که در نجف اشرف یابند و آنرا دُر نجف گویند، بسیار آبدار و شفاف باشد و چون برابر آفتاب گیرند، در پنبه آتش افتد و هرچند بهتر باشد [۱۹] زودتر آتش در پنبه گیرد. از آن نگینها و کمرها سازند، در عجم قدر و عزت تمام دارد.

پازهر

دیگر پازهر، معدن آن در اکثر بلاد باشد خصوص در دکن هند و چین و عراق. بهترین آن از استهبنات فارس بهمرسد که از بزکوهی حاصل شود و گاوی آن پر بکار نیاید. پازهر سفید و زرد و سیاه و سبز و جگری و نقطه‌دار باشد و اکثر ابلق افتد. گاوی آن در بزرگی چنان شود که دسته‌کارد توان ساخت. بهترین آنها سبز جگری که نقطه‌های (نقطه‌های) سرخ برو باشد و ملسا بوده باشد و مقابل نیم مثقال تا یک و نیم مثقال شود و تازه بهتر است که کهنه نشده باشد، چون بسایند و در شیر کنند، بسته شود و اگر آن شیر کسی را خوراند که زهر خورده باشد، زهر دفع کند. خوراک آن زهر خورده را یکدانگ است و خاصیت آن در طبیعت پیران بیشتر موافق آید، باه را قوت دهد، حفظ جوانی نماید و [۲۰] پیران را قوت بخشد. هر که ترکیب آن بخورد، مویهای او سیاه بماند. خوراک آن در یکسال در ایام بهار یک مثقال تا سه مثقالست که پنج روز یا دوازده روز بخورند، از جمیع لبنیات و ترشیها و سبزیها تا چهل روز قبل از آن اعتراض (اعراض) نمایند، بعد از تنقیه نافع باشد و بعد از آن هم تا یکماه اگر ملاحظه کند بیشتر نفع یابد و آنچه مقصود است، حاصل شود.

کهربا

دیگر کهربا دو قسم است: یکی بحری که در دریای مغرب آنرا بر سر آب یابند. گویند که آن صمغ درختی است و بعضی برآند که چشمه‌ایست در دریا که از آن برآمده منجمد گردد. و دیگر صمغ درخت جوز رومی است و بهترین آن از دیار روم آرند و در دواهای اسهال بکار آید و یرقان ببرد، اگر با خود دارند، رنگ رو سرخ دارد و اگر بزخم پاشند، خشک کند و جهت زخم چشم خوب باشد. بدل آن سندروس است. [۲۱]

سرمه

دیگر سرمه، بهترینش صفاهانیست که سیاه زرافشان براق نازک باشد. سوده آن چشم را بسیار نافع است، خصوص مدبرش که جواهردارو خوانند، روشنایی چشم افزایش و صحت آن محافظت نماید و از رَمَد محفوظ دارد، خصوص پیرانرا بسیار استعمال آن ضرور باشد که بر چشم کشیدنش بیخ دندان نیز قایم گرداند و آب ریختن چشم باز دارد اما خوردنش موجب خفقان و ضعف دل و کرختی آواز گردد. والله اعلم.

آینه سیوم در حجریات متوسط مثل مقناطیس و حجرالیهود و غیره

مقناطیس

بدانکه مقناطیس را در فارسی سنگ آهن ربا گویند، چندانکه بزرگتر و بیشتر باشد، قوت آن افزون تر است چنانکه در طبق مس آهن گذارند و آنرا در زیر طبق گراند، بهر طرف که آهن ربا گردد، آهن نیز در درون طبق بآنطرف رود و معدن آن [۲۲] در جزایر دریای قلم باشد و بهترین آن سرخ بنفش رنگ است. اگر یک مثقال خوبش باشد، پنج مثقال سوزن آهن را از یک ستیر راه تواند جذب کرد و اگر ده مثقال باشد از دو ستیر بس. برین قیاس هرچه بزرگتر باشد، عمل آن قوی تر است چنانچه در قلمز کشتیها را میخ آهن نزنند و بقیر مرتب سازند که اگر میخ آهن باشد، جمیع کنده شود. اگر پیه گوسفند بر آهن ربا بمالند خاصیت او باطل شود، چون بسرکه شویند، باز همان خاصیت دهد و اگر کسی را براده و سوده سوزن خورانیده باشند، مقناطیس سوده بدهند، دفع کند. و بهترین مقناطیس آن باشد که اگر سوده بدست مالند، بر هر قفلی که دست کنند، گشوده شود و اگر بر پیکان که در استخوان مانده باشد گذارند، آنرا جذب نماید و برآرد.

مارقشیتا

دیگر مارقشیتا، آنرا سنگ روشنایی گویند، فضی و ذهبی باشد. مثل آبگینه درخشان [۲۳] سراسر زرافشان و کان آن بدخشان است. و لعل را بدان جلا دهند در سرمها (سرمه‌ها) بکار آید، قوت چشم بیفزاید با سرکه ابریق طلا کنند، نافع باشد و ذهبی بهتر باشد.

حجرالیهود

دیگر حجرالیهود، سنگیست که در دریا نرم باشد و چون بیرون آرند، سخت شود. گویند که آن جوز دریایی است و بزرگی جوزی گردد و مدور باشد، بقدر زیتون نیز شود و بروی خطها کشیده، اگر سوده بخورند، سنگ مثانه را دفع نماید.

حجرالدم

دیگر حجرالدم، بهترین آن عدسی بود و دانه‌های (دانه‌های) آن بقدر ماش و بزرگتر باشد و در دواهای چشم بکار آید و ریشها و جراحتهای را سود دهد.

حجر القمر

حجر القمر از مغرب آرند و در عرب آنرا براء القمر گویند. بهترین آن سفید شیر و شکری باشد که چون بسایند حکاکه و آب آن زرد برآید، در خاصیت اگر مصروع با خود دارد، نیک گردد و اگر بر درخت کم حاصل بندند، بارور شود و بر بازوی زن بستن موجب [۲۴] حمل پسر گردد.

حجر الیرقان

دیگر حجر الیرقان، سنگ زردیست که هرگاه بآب انداخته برآرند، خشک باشد و تر نگردد و اگر در گرم بدست گیرند، سرد باشد و در سرما دست را گرم نماید. و معدن آن معین نیست، اکثر بر ساحل دریاء (دریای) مغرب یابند. قیمت آن موافق قوت عمل و هنر آنست که در هنر این سنگ تفاوت فاحش باشد، بعضی بمرجرد بدست گرفتن یرقان بر طرف سازد.

حجر العقاب

دیگر حجر العقاب، آنرا از آشیانه عقاب گیرند. گویند که عقاب را چون بیضه دادن دشوار است، این سنگ از جزایر دوردست غیر مسکون آورد تا بیضه بسهولت دهد. بهترینش به صورت تمر هندی باشد بسرخ میاید که چون سوده شود، آب سفید از آن برآید و هرگاه حرکت دهند، پندارند که در میان آن چیزی هست، خاصیت آنکه با خود داشتن، شر دشمن باز دارد و بر زنان بستن باعث سهولت [۲۵] حمل گردد، بر بازوی چپ داشتن، باعث تقویت دل است.

حجر اللین

دیگر حجر اللین، هرگاه بآب ساینند، مثل شیر سفید از او حاصل شود. آب آن در چشم کشیدن جهت قرحه و ناسور و آب دادن و تاریکی نیکو باشد و با خود داشتن رفع وسواس کند و فرحت آورد.

حجر القیوم

دیگر حجر القیوم^{۲۸} سنگی است که بکف دریا ماند و از سبکی بآب فرو نرود، چون بر

کاغذ نوشته مانند، سفید گرداند. نقره را بآن کشند. چنانچه بمقناطیس آهن را و ریشها را نافع باشد و گوشت برویاند. اگر بسوده آب آن رو بشویند، صفا و زیب بخشد و داغ آبله را صاف نماید.

حجرالسم

حجرالسم سنگ سبزیست که بر ساحل جزایر مغرب باشد، بر بازو داشتن شکوه آورد و هرگاه از سمیات قاتله عاجز نمایند، آن در حرکت درآید. قیمت مثقال آن تا صد مثقال طلا گفته اند.

حجرالقی

حجرالقی از مغرب آرند چون سوده قلیلی در شربت خورند، قی آورد و معده را از اخلاط صاف [۲۶] نماید، دماغ را قوت بخشد، بهترش آن باشد که از بو کردن استفراغ آید.

حجرشاذنج

حجرشاذنج اگر بآب گلاب سوده خورند، عسرالبول زایل نماید و در دواهای کحل، دیده را جلا دهد.

طارالنوم

طارالنوم حجریست که هرکه با خود دارد، خوابش نیاید.

حجرالحیه

حجرالحیه^{۲۹} که در فارسی مهره مار گویند. بعضی برآند که آن غدود و کاسه سر تیرمار است که در وقت مستی او را کشته دفن کرده بعد از شش ماه آن زمین کاویده مهره بردارند و بعضی گویند که از (در) جزیره ماران کوهیست، از آن کوه آورند. بهر حال چند قسم مختلف الصوره باشد: یکی پازهری باشد که در سودن آب سفید ازو حاصل گردد. دیگر بطریق سنگ باباغوری که اگر تسبیح از آن سازند و نگهداشتنش دفع وسواس نماید و دارنده آن از چشم محفوظ باشد و اگر بر اطفال بندند، دفع ترسیدن آنها

و از خواب جستن نماید. هر که آنرا دارد، در نظرها معزز و مکرم [۲۷] باشد، سخن او در هیچ باب رد نگردد. اگر کسی را مار زند آنرا در کاسه شیر گاو افکنده عضو ملدوغ در شیر گذارند و مهره مذکور بر آن عضو ملصق گردیده زهر کشیده در شیر ریزد تا شیر از آن تاثیر پنیر و بریده گردد و ملدوغ نجات یابد. اگر این قسم آن بهم رسد، موافق یاقوت اعلیٰ توان خرید.

حجرالخطاف

حجرالخطاف، سفید آن دفع صرع نماید و اگر سرخ باشد بکودکان بستند، طفلان نترسند و قوت باه حامل آن افزایش اما عمل حجرالباه که از افریقه آرند، قوی تر است.

حجر طلق

طلق که کواکب الارض نیز گویند، معدن آن در اراضی هند مشهور است و اکثر دیده شد که در عرض و طول تختها (تخته‌ها) یک زرع و دو زرع آورده از روی یکدیگر ورق برداشته کار فرمایند. بهترین صاف و سفیدرنگ باشد و از آن مروارید تقلیدی سازند و کیمیاگران نیز بکار برند و اگر خوب کشته شود، برابر طلا توان خرید. حل کرده آن اگر بر دست مالند [۲۸] بر آتش دارند، نسوزد و عقد این نیز مانند عقد سیماب مشکل باشد و اگر نیکو عقد گردد، بی قیمت است. چون درین باب رساله دیگر موسوم بمرات الذهب نوشته که بر عقد سیماب و طلق و عمل بعضی فلزات شاملست بنابراین درین نسخه از تکرار برکنار شده ذکر آن موقوف و معطوف بر آن داشت.

حجر ابيض

دیگر حجر ابيض که حکاکه آن زرد برآید، با خود داشتن موجب عزت و قرب باشد و هر چه حامل آن بردارد، تواند برداشت و شفاعت او نزد اکابر مقبول افتد و اگر سبز برآید، در کشت زار و بستان آویزند، آفت دور گشته، بستان بکمال رسد و اگر سیاه برآید، آشامیدن سوده آن دفع زهرمار و کژدم نماید و در هر جا که باشد، گزندگان نزدیک نیایند.

حجر آسمانگون

حجر آسمانگون نیم کبود را حکاکه اگر سفید یا زرد باشد، با خود داشتن فرحت و

سرور دهد و اگر سیاه برآید، [۲۹] نامبارک باشد و اگر اغبری برآید در چشم کشیدن جلا دهد و هرکه او را ببند، دوست گردد.

حجر اخضر

و حجر اخضر اگر محک آن سفید باشد، هرکه با خود دارد، اعمال او نیک گردد و اگر سرخ و سیاه باشد، حاملش مالدار شود و اگر زرد باشد، از دوا خوردن نفع یابد و اگر اغبر باشد، با خود داشته هرکرا (هرکس را) معالجه نماید، صحت یابد.

حجرالمطر

حجرالمطر که در عجم سنگ بده و در ترکی جدتاش گویند، معدن آن بروایتی از جبال جزایر خالدات است و بروایتی از قعر دریاء (دریای) مغرب بغوص برآرند. بهترینش آنست که چون در هوا حرکت دهند، باران شود و بآب اندازند و حرکت دهند، برف و صاعقه حادث گردد. و بعضی برآند که آن سنگی بود که جبرئیل امین بحضرت نوح علیه السلام سپرده بود و آنحضرت در وقت رخصت یافت بجانب مشرق زمین چون در آنصوب اکثر کم بارانی می شد، باو عنایت فرمود و آن سنگ در مناقشه فرزندان [۳۰] یافت گم شد. بعضی گویند کماری از ترک بن یافت برادر خود آن سنگ بعاریت گرفته آنرا بسنگ مشابه آن بدل نموده فرستاد. چون بعد از مدتی حیل او ظاهر شده بین الطرفین مناقشه واقع شد. جمع بسیار از اولاد و اصحاب جانبین باین سبب کشته گردیدند. دیگر کس ندانست که آن سنگ چه شد. بعد از آن جمعی تتبع نموده مشابه آن حجرات از هر جا بهمرسانیده عمل چند می کردند که اثری گاهی بر آن عمل مترتب می شد و الحال هم همانست که در میان خلق بآن اسم متعارف گشته در وقت احتیاج، بسبب توجه نفوس خلایق اثر قلبی گاهی بر آن مترتب می شود و اگر احياناً چنین نباشد و اثر کلی در حجر مطر یافته شود، چنانچه مذکور شد بمجرد حرکت دادن و یا بهوا نمودن از آن ظاهر گردد، بی قیمت خواهد بود و می توان به بهای در یتیم آنرا خرید. [۳۱] و بعضی گویند که کماری در آن خیانت نکرد بلکه آن اثر بعد از وفات حضرت یافت محو گردیده و آنها قیاس کردند که کماری آنرا بدل کرده بمناقشه برخاسته باعث فساد کلی شد چنانچه در تواریخ مذکور است که درین صحیفه زیاده گنجایش ایراد ندارد. و الله الموفق و المعین.

آینه چهارم در فلزات

طلای احمر

مجملی آنکه بهترین آنهای طلای احمر است که معدن آن در اکثر بلاد باشد اما جهت کم نفعی معمول نیست که اگر عمل نمایند شاید که خرج آن با دخلش مساوی آید و در بعضی جا گمان نقصان هم باشد. اما اکوان معموله آن در قبرس و مصر و مغرب و چین و خطا باشد. لیکن آنچه گرم سیریست بهتر باشد و آن زرد و سرخ و هلالی و آبی باشد. بهترینش سرخ رنگ و شفقی است که آن را مغربی گویند و زرد آنرا که مشرقی گویند، میانه گرفته اند. در بعضی جاها شاخهای (شاخه‌های) طلا دیده شد از معدن برآید که در نهایت پختگی است که احتیاج [۳۲] به طبخ نیست و در بعضی معادن احتیاج طبخ بسیار است. در نگارستان آورده که در زمان سلطان محمود غزنوی درختی از طلا در جبال سیستان روئیده هفت سال می‌بالید، در عرض و طول و ارتفاع بحد سه گز رسیده هر سال که آنرا بریده طلا بر میداشتند، سال دیگر قوی تر می‌گشت. بعد از وفات سلطان محمود درخت مذکور هم بر طرف شد اما در تواریخ دیگر جایی بنظر نیامده که موجب صحت باشد. شخصی از تجار دیده شده که مشابه برگ نی ورق طلای کانی داشت. در زمان پرویز آل کسری نیز از حاصل گنج باد آورد طلای دست افشار بوده که مثل موم باندک حرارت و حرکت دست هر ترکیبی که می‌خواستند از آن می‌ساختند که بهترین ذهبها آن بود که بدین گونه سرخ شفاف و ملایم باشد که در قدر و قیمت از جمیع فلزات برتر و نافع تر است و طلا از [۳۳] جمیع فلزات سنگین تر است چنانچه اگر ظرفی را پیمانه نموده از طلای گداخته پر کنند و همان ظرف را خالی کرده از نقره پر کنند بعد از آن هر دو را وزن نمایند، نقره از نصف وزن طلا عشری زیاده برآید و برین قیاس باقی فلزات را نیز عیار گرفته‌اند چنانچه در نصاب گوید که:

زر لکن زببق الم اسرب دهن ارز بزحل فضه‌ند آهن یکی مس و شبه مه روی ماه
۱۰۰ ۷۱ ۵۹ ۴۸ ۵۴ ۴۵ ۴۶

اما طلا و نقره محلول در معاجین قوت دل و دماغ دهد، خون را صاف نماید، باه را افزایش خصوص پیرانرا خوردن آن چاق دارد و رنگ رو برافروخته و دیده را روشنایی بخشد. طلا اگر بر بازوی اطفال بندند، از آسیب ترسیدن ایمن باشند و اگر در دهن گیرند، خوشبو می‌سازد. سنون آن گوشت دندانها سخت گرداند.

نقره

دیگر نقره، در اکثر جاها باشد خاصه در ولایت روم و ترکستان و سرانندیب. بهترین [۳۴] آن سفید سردسیر است که آنرا قمری گویند، بغایت ملائم باشد.

مس

دیگر مس، کان آن در همه جا باشد اما بهتر از قیبرس و مزینان خراسان و از ملک دکن هند خیزد و در داروی چشم نافع باشد و کشته آن علت عرق النساء و سستی کمر را نفع دهد و زنگار هم از آن گیرند. بهترینش آنست که سرخ و صاف و سبک و نرم باشد. اکل و شرب در نحاس بی قلعی مورث داء الفیل و سرطان و درد کبد است و اگر سوزن آن بخون آب داده سفت گوش بآن گیرند، ملتحم نگردد.

قلعی

دیگر قلعی، معدن آن در جزایر زیرباد هند باشد. بهترینش سفید قمریست که در نهایت نرمی باشد. روی و سفیداب ازو سازند و در دواها بکار آید، اگر بر کمر بندند، قوت شهوانی بنشانند. روغن رصاص سوده را اگر بر تیغ مالند، موریانه درو اثر نکند و اگر در دیگ [۳۵] اندازند، طعامش خام بماند.

آهن

دیگر آهن، کان آن در همه جا هست اما بهترین آنست که بلارک دار باشد که فولاد گویند. هرچند جوهر آن زیاده باشد، بهتر است. مدبر آن معده را قوت دهد، مغز پر کند، باه بیفزاید. کشته آن برابر بطلا توان خرید. انگشتر حدید رفع غطیط نماید و سرمه زنگ آن وسخ و جرب چشم پاک سازد و سوده آن بواسیر زایل نماید. آب آهن تفته ضعف معده و درد طحال و ضعف را دفع کند. ترکیب کشته آن بهر احباً نفع بسیار دارد و ترکیب آهن زنده برای دفع اعدای بی بدلت.

سیماب

دیگر سیماب، آن دو قسم است: یکی کانی که از اطراف غز آرند و دیگر عملی که از سرب و قلعی سازند، هرچه پارچه سفید گذرانند، پارچه سیاه شود، معمولست بکار

نیاید. اما خاصیت زیبق کانی آنکه در اکسیر و کیمیا بکار آید. بوی سیما ب شپش و امثال آنرا بکشد. دود آن و دود گوگرد ر عشه آرد. [۳۶] اما عقد سیما ب اگر بکمال رسیده باشد، در تقویت باه ده برابر طلا توان خرید.

روی

دیگر روی از قلعی و مس سازند و برنج از مس و روح (احتمالاً روی). اما دمشقی و بهترین آنست که حمل بر طلای صافی رود. بعضی از اهل صنعت و حرفت از برنج چیزها سازند که بقیمت نقره مردم میخرند.



خاتمه در عطریات منسبط و مقوی طبع بهترین آنها عنبر اشهب و مشک از فراست

عنبر

اما عنبر، معدن آن بعضی گویند در جزایر غیر مسکون باشد. بعضی گویند صمغ درختیست از جزایر ظلمات که به دریا ریزد و موج آنرا بر هر طرف برآرد و مردم در سواحل آنرا یابند چنانچه گاوزی شمامه؟ مقابل یک چاریک در ساحل هرمز یافته بود که قریب سی تومان قیمت شد. و بعضی چون احساس شمعیته در آن نمایند و مگس عسل هم در آن چسبیده باشد، بدلیل آن گویند موم است که از جزایر غیر مسکون بدریا افتد. و بعضی برآند که چشمه (ای) چند در قعر دریاست که از آن چشمه [۳۷] دهنی برنگ روغن بلسان جوشیده برآید، از حرکت آب از آنجا جدا شده بهر طرف موج آنرا برآرد و آب آن چشمها (چشمه‌ها) متفاوت است: بعضی مثل قیر و بعضی مثل نفت سیاه و بعضی مثل بلسان باشد که الوان عنبر هم مختلف گردد. چون عنبر بروی آب آید، مگس عسل بر آن نشیند، چون نرم باشد، مگس عسل در آن چسبیده بماند، بعضی گویند هرچه در بحر بتر ماند، سفیدتر و سبک تر گردد که آنرا اشهب خشخاشی خوانند و هرچه زود بساحل رسد، دهنیت و سواد آن زایل نشده باشد، عنبر اغبر گویند. چون شوخطه که به صورت گاومیش از دواب بحر است رفته از آن چشمه آب خورد، تاب هضم کردن دهنیت آن نداشته باشد، بر روی آب افتد. آنرا در بر (شاید منظور بحر باشد) عمان صید نمایند. شکم آن شکافته عنبر برآند که آن را غیر مبلوع نامند و گوشت آن دایه نیز خورند. [۳۸] بنا بر آن روث البقر البحری هم گویند. اما بهترینش مدهون خوشبو است که چون شکنند، درون آن خشخاشی و سفید برآید، در خائیدن دندان چسب بمنزله موم باشد و هر چند که شمامه آن بزرگتر باشد، در قیمت افزایش می‌دهد. متوسط آن را برابر بطلا توان خرید و اگر شمامه بهتر و بزرگتر باشد، تا دو برابر هم دیده شد که خریداری نمایند، در خاصیت مقوی دل و جگر و باه و معین قوه هاضمه و مصفی و مجدد طبع و مردد حال جوانی باشد و استشمام آن ممدوح و باعث صفای دماغست.

مشک

دیگر مشک که از خطا و چین و کوهستان اطراف هند آرند اما بهترین خطایی بود که

در کوهستان تبت پیدا شود و آن خون آهو بیست که دو دندان دراز مثل گراز دارد. چون آهو را صید کنند، ذبح کرده خون جگر آن گرفته در پوست آهو نافه بندند. در هر چهار انگشت پوست ده درم یا پانزده درم خون ریزند و در سایه بیاویزند تا قریب یکسال آن [۳۹] خون بسته و خوشبو گردد. چون زمستان شود، آن نافها (نافه‌ها) بجانب هند و در تابستان بجانب ترکستان برده بفروشند. گویند که آن آهو بجز سنبل و بهمن گیاهی نچرد. مشک سیاه و زرد باشد. اما بهترینش آنست که مایل بزردی باشد و دانه دانه. نافه آن پهن و خورد (خرد) و کم موی که آنرا چخماقی گویند افتد و سیرش چهار مثقال باشد. قیمت آن مثقالی با نافه برابر نقره دهند و اگر بی نافه باشد که آنرا مشک ریخته گویند، سه برابر نقره. بهترینش آنست که آبگینه بر سر آتش نهند و مشک بر آن گذارند، اگر خالص باشد، نیکو ماند و الا دود کند و اگر سفید برآید، نم یافته باشد بکار نیاید. مشک قلب از سنبل الطیب و زعفران که بهم سوده باشند نمایند و بیوی مشک معطر سازند یا امله؟ و شطرح؟ و جوز و بلوط و سنبل و قرنفل سازند، در نافه بندند که در آتش معلوم شود. اما خاصیت مشک، در داروهای چشم نافع و در ترکیب [۴۰] مغز را قوت دهد و دماغ را قوی سازد. مصلح مشک، کافور باشد.

عود

دیگر عود، از زیر باد هند آرند اما بهترینش آنست که از آشام بنگاله آورده و به باشد که آن را در آب اندازند، فی الحال ته نشین نشود. اما جنس بهترش در لون آنکه برخی مایل و سخت و سنگین بود. درخت آنرا اگر خوانند، چون تابستان شود و بریده در خاک کنند و یکسال در خاک باشد بعد از آن برآرند، آنچه زبون بود، خاک شده خواهد بود و هرچه خوب باشد، بماند. هرچه در آب ته نشین شود، غماری نیز گویند. قیمت آن برابر نقره باشد و گاه باشد که باندک حرارتی در غلیان آید. هرگاه چنین باشد، قیمت آن چهار برابر نقره بود و هر چند که پارچه عود بزرگتر باشد، در هند بهتر گیرند و قیمتش فزاید. خاصیتش آنست که با مشک دماغ و اعصاب را [۴۱] و دل را قوت دهد. معجون آن معده و جگر را فایده بخشد، چون بخایند، دهن را خوشبو کند. عرق آنرا غالیه گویند.

کافور

کافور دو قسمت: یکی کافور میّت، دویم حیّ که آنرا بهمینی گویند و از درخت

سینی در زیرباد حاصل شود، درختش از درخت موز ریزه تر باشد؛ مجوف که تجاویف درون آن از شیره آن درخت، کافور بندد و در نهایت سفیدی و لطافت باشد. اگرچه کافور چینیه در عطریات معمولست اما جز این هم آنرا خاصیت بسیار باشد. قیمت کافور معمول ده مثقال بیک مثقال نقره است و بهمینیه برابر نقره است. امتحان بهمینی آنکه چون بر سر آبگینه بر آتش دارند، بگدازد و اگر معمولست، بسوزد، زهر مار و کژدم را سود دهد و در آبله چشم را محفوظ دارد، در مفرحات بکار آید، بعضی را قوت باه و بعضی را باه ضعیف کند. مصلح آن عنبر است. [۴۲]

صندل

دیگر صندل، در اکثر جای هند باشد اما بهترین آن سیلانیت مشهور بملاگر، سفید و زرد و سرخ باشد. بهترین آنها ملاحی و مقاصری که بزردی زند و سنگین و چرب و آزره؟ باشد، دافع درد سر و جگر را سود دهد، اسهال را نافع بود و دماغ را مقوی و مصلح جگر و مبرد قلب باشد.

زباد

دیگر زباد، عرق جانوریست صحرايي که آنرا در هندوستان گرفته پرورند و خوراک آن گوشت باشد و همیشه بزنجیر بسته، نی نزدیک او نصب نموده اند که هر لحظه دم خود را بر آن نی مالد تا از عرق او آن نی پر گردد و بعد از آن نی دیگر در قفص (قفس) او نصب کرده آن نی برداشته خالی نمایند و بگلاب زباد مذکور در پیاله چینی هر روز بشویند و آن سفید باشد و بگل یاسمین خوشبو نمایند تا چهل روز بر آن گذرد. رنگ آن عنابی گشته بغایت خوشبو گردد چنانچه قدری اگر بر جامه مالند، بعد از [۴۳] شستن زایل نشود.

لادن

دیگر لادن، از بلاد شام بهم رسد. اما بهترینش قبرسی است که از موی ریش بز مرعش گیرند که از شبنم گیاه و حرارت نفس در موی ریش او وقت چریدن بندد و بهترینش بسبزی مایل باشد و در نهایت خوشبویی خصوص وقتی که بر آتش افکنند، بغایت بوی خوش دهد. اما بوی آن زنان حامله را زیان دارد و اگر بچه در شکم مادر

مرده باشد، نیم مثقال لادن خوراندند، بچه مرده فروزاید. در منافع نزدیک بعنبر باشد اما اکثر در بخور و ادهان و تدهنات مستعملست.

زعفران

زعفران در طبرستان و کشمیر و کشتوار و سقلاّب باشد لیکن بهترینش کشمیری و آملی است که از مازندران آرند، در کشمیر و آمل برابر بنقره متعارفست زیرا که در قوت و رایحه نیز یکمثقال آن کار پنج مثقال زعفران جاهای دیگر نماید، در خاصیت فرح بخش و مقوی و مبهی و منشط است، قوه دل و دماغ دهد. تا یکمثقال آن از مفرحات و سه مثقال محلول معمولش از سمومات قاتله شمرده اند. والسلام و الاکرام.

لغت نامه	
ابرش	رنگ سرخ و سفید درهم آمیخته و اسبی که نقطه‌ها مخالف رنگ بر او باشد
ابریق	ظرف سفالین برای شراب، کوزه آب
ادهان	جمع دهن به معنی روغن
اشهب	رنگ سپید که سپیدی آن بر سیاهی غالب آمده باشد، سپیدی که به سیاهی زند، مجازاً به معنی روشن و روز
اغبر	گردآلوده، به رنگ خاکی
اکسیر	کیمیا
اکوان	گل ارغوان، نام دیوی در شاهنامه، جمع کون به معنی مخلوق
باباغوری	از اقسام عقیق است
بالیده	آدمی و درخت را گویند که تنومند و بلند شده باشد
بئر	مروارید
بسد	به ضم اول و فتح ثانی: مرجان
بلارک	شمشیر جوهردار، نوعی فولاد
بلسان	نام درختی مشهور در مصر، بید انجیر
تجاویف	تجمع تجویف به معنی خلاء میان چیزی

دوره جدید، سال هفتم، شماره اول، بهار - تابستان ۱۳۸۸ (پیاپی ۴۴)

تدهنات	جمع تدهین به معنی روغن مالی
جرب	گر و گرگین شدن
جوز	گردو
خیره	غباری که در پیش چشم آید، سرگشته، حیران
داء الفیل	بیماری فیلی
دهنیت	چربی
رصاص	قلعی، سرب
رکدار	نقطه دار
رَمَد	ورمی که در ملتحمه چشم پیدا شود، درد چشم
رواق	پیشگاه خانه، ایوانی که در مرتبه دوم ساخته شده
ساخ	احتمالاً ساقه
سپرز	طحال
سطبر	ستبر، گنده، غلیظ
سعال	سرفه، سرفه خشک
سفته	سوراخ شده
سفید آب	گرد سفیدی برای نقاشی و آرایش
سقلاب	نام ولایتی از روم
سنبل الطیب	گیاهی علفی و پایا، سنبل هندی را به عربی سنبل الطیب گویند
سندروس	صمغی باشد شبیه کاه ربا و روغن کمان را از آن یزند، دخالش نافع بواسیر باشد و نیز رنگ سرخ
سنون	دارویی که بر دندان مانند و هر چیزی که دندان را تابان و روشن نماید
سوده	نرمه و آنچه از سودن و سائیدن و مالیدن به دست می آید
سیماب	جیوه و معرب آن زیبق است
شوخطه	خوشه
صمغ	شیره گیاه
صوف	پشم گوسفند، نوعی پارچه پشمی
طارد	راننده، رادع
طلی کردن	مالیدن

عرق النساء	نام رگی است که از سرین تا شتالنگ آمده است و نیز دردی که در آن رگ
عسرالبول	به هم رسد
عقد	شاش بند
غبر	سلک مروارید، گلوبند
فضی	خاک
قرحه	بواسیر، رنگ سرخ
قرنفل	زخم
قوبا	گیاهی یک ساله و پایا (حسن یوسف)، دارویی نافع برای بواسیر
قوت باه	خشونت و درشتی است که با خارش در پوست بدن پیدا شود
کحل	نیروی جنسی
کماری	سرمه کشی، کُحل: سنگ سرمه
لاخ	از پسران یافت بن نوح
لش	جای و مقام
لون	لاشه
مبرد	رنگ
مبروص	سبب خنکی بدن، کاهنده تمایلات جنسی
مبلوع	مبتلا به بیماری پیسی
متکون	چیز فروبرده و فروخورده
متلاًلاً	وجود یابنده، هستی یاب، جمع کون به معنی مخلوق
مدبر	تابان، درخشنده
مدهون	پرورده شده
مرعش	چرم دباغی شده، در عربی روغن مالیده شده
مسحوق	نوعی کبوتر سفید دور پرواز
ملادوغ	سوده و کوفته
ملتحم	مار گزیده
مُلِسا	جراحت
منشط	طناب و یا چوبی که بر آن چیزی آویزان کنند
	خوش اهل گردیدن مرد، خداوند ستور، بانشاط

ناسور	ریش روان، مرضی است معروف
نحاس	مس
نسق	نظم دادن، منظم
نیسان	ماه هفتم از ماه‌های رومی
یافت	پسر نوح

پی‌نوشت‌ها

۱. طاش کبری زاده، ج اول، ص ۳۷۲.
۲. فردوسی، ج ۳ و ۴، ص ۵۲۹ و بسیاری صفحه‌های دیگر.
۳. حافظ، ص ۳۷۶، ۲۵۵ و بسیاری صفحه‌های دیگر.
۴. ذکاء، ص ۱-۲.
۵. افشار، عرایس الجواهر و نفایس الاطایب، ص ده.
۶. رضوی، ص هشت.
۷. افشار، مقدمه عرایس الجواهر و نفایس الاطایب، ص یازده.
۸. نک: البیرونی، ابوریحان محمد بن احمد، الجماهر فی الجواهر، تحقیق یوسف الهادی، تهران، دفتر نشر میراث مکتوب و انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
۹. نک: آملی، شمس‌الدین محمد بن محمود، نفایس الفنون فی عرایس العیون، تصحیح میرزا ابوالحسن شعرائی، کتابفروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۷۹.
۱۰. نک: حاجی محمد، زین‌الدین، «جواهرنامه»، به کوشش تقی بینش، مجله فرهنگ ایران زمین، جلد دوازدهم، سال ۱۳۴۳.
۱۱. محمد بن منصور، «گوهرنامه»، به کوشش منوچهر ستوده، مجله فرهنگ ایران زمین، سال ۱۳۳۵ هجری خورشیدی، جلد چهارم.
۱۲. افشار، جواهرنامه نظامی، ص ۱۵ و ۳۳.
۱۳. همان، ص ۱۷.
۱۴. دانش پژوه، ص ۴۳.
۱۵. حسینی آملی، برگ اول از رساله گوهرشناسی.
۱۶. طوسی، ص ۷۸-۷۹.
۱۷. ابوالقاسم عبدالله کاشانی، ص ۷۴-۷۵.
۱۸. شمس‌الدین محمد آملی، ج سوم، ص ۳۳۹.
۱۹. حسینی آملی، رساله گوهرشناسی، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، برگ ۸.

۲۰. همان مأخذ، برگ اول رساله مرآت الکراره.
۲۱. همان مأخذ، برگ اول رساله معرفت تقویم.
۲۲. همان مأخذ، برگ اول رساله مرآت التقی.
۲۳. صفحه ۲۱ همین مقاله.
۲۴. نک: رسول جعفریان، «نجم‌الدین اسکندر..»، پایگاه اینترنتی کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران، ۵ آذر ۱۳۸۵.
۲۵. در تنسوخنامه و عرایس الجواهر این نوع مروارید تینی نامیده شده است.
۲۶. در تنسوخنامه و عرایس الجواهر این نوع مروارید رمادی نامیده شده است.
۲۷. این جمله نشان‌دهنده ارزش برابری پولهای ایران صفوی، عثمانی و هند در اوایل قرن یازدهم هجری است.
۲۸. این سنگ با همین مشخصات در تنسوخنامه حجرالقبور (ص ۱۵۹) و در عرایس الجواهر حجرالفنون (ص ۱۷۶) نامیده شده است.
۲۹. در حاشیه این صفحه کنار مطلب مربوط به حجرالchie چند سطر با خطی متفاوت به این شرح نوشته شده است: در اختیارات (ظاهراً نام کتابی است) گوید کانی و حیوانیست که وقتی که از پشت سر مار افعی گیرند، نرم باشد. چون هوا بآن رسد، مثل سنگ سخت شود و ابلق مانند رنگ مار باشد اگر آن را بر صوف سیاه و کبود مالند، سفید گرداند و کانی که سبزرنگ باشد اگر در کاسه آب لیمو اندازند آن حرکت کند، نیکو باشد والا بکار نیاید.

منابع

- آملی، شمس‌الدین محمد بن محمود، نفایس الفنون فی عرایس العیون، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۹ ه.ق.
- ابوالقاسم، عبدالله کاشانی، عرایس الجواهر فی نفایس الاطایب، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۵.
- البیرونی، ابوریحان محمد بن احمد، الجماهر فی الجواهر، تهران، میراث مکتوب و علمی فرهنگی، ۱۳۷۴.
- جعفریان، رسول، «نجم‌الدین اسکندر و کتاب لب‌الخبر در تاریخ عمومی اسلام»، پایگاه اینترنتی کتابخانه تخصصی اسلام و ایران، ۵ آذر ۸۵.
- جوهری نیشابوری، محمد بن ابی البرکات، جواهرنامه نظامی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۳.
- حاجی محمد، زین‌الدین، «جواهرنامه»، مجله فرهنگ ایران زمین، جلد دوازدهم، ۱۳۴۳.
- حافظ، شمس‌الدین محمد، دیوان حافظ، تهران، سروش، ۱۳۶۷.
- حسینی آملی، نجم‌الدین اسکندر، مجموعه نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۲۷۷.

- دانش پژوه، محمدتقی، فهرست نسخه‌های خطی دانشکده ادبیات، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۴.
- دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۷.
- ذکاء، یحیی، گوهرها، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۶.
- طاش کبری زاده، احمد بن مصطفی، مفتاح العلوم و مصباح السیاده فی موضوعات العلوم، بیروت، دارالثقافه، ۱۴۰۵ هجری قمری.
- طوسی، خواجه نصیرالدین، تنسوخ‌نامه ایلخانی، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۳.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه بر اساس نسخه جلدی چاپ مسکو، زیر نظر بی.ا. برتلس، تهران، ققنوس، چاپ دوم، ۱۳۸۰.
- محمد، بن منصور، «گوهرنامه»، مجله فرهنگ ایران زمین، جلد چهارم، ۱۳۵۵.
- معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۲.
- نفیسی، علی اکبر (ناظم الاطباء)، فرهنگ نفیسی، تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۵۵.